

تطورات و تناقضات دکتر سروش در مسئله امامت

محمدحسن قدردان قراملکی*

دی و بهمن ۱۳۹۹

اشاره

در خدمت استاد قراملکی هستیم. موضوع گفت‌وگو ما امامت و تشیع از نگاه دکتر سروش و بررسی دیدگاه‌ها و تطورات فکری ایشان در این زمینه است. قبل از شروع بحث، بخشی از جملات ایشان را که در کتاب‌ها و مقالات متعدد در این باره منتشر شده می‌خوانم. در یک جا می‌گویند: «امامت و عصمت علیؑ و ائمه معصومینؑ جزء اصول دین نیست. اینکه علیؑ خلیفه نشد یک اتفاق بوده است. تشیع اعتدالی فقط این اعتقاد است که علی، مطمئن‌تر و بی‌خطرتر می‌تواند ما را به تعالیم پیامبر برساند نه اینکه او امام بوده یعنی از جانب خدا تعیین شده و عصمت داشته است. امامان فقط عالمان پارسایی بوده‌اند. این اعتقاد که به آنها وحی می‌شده است و عصمت داشته‌اند را رها کنید! اینها جزء

* استاد گروه کلام اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تشیع نیست، اینها را شیعیان غالی اضافه کرده‌اند و شیعه ایران، شیعه غالی است».

❖ به‌عنوان اولین سؤال درباره‌ی تطور فکری دکتر سروش در موضوع امامت توضیح دهید.

آقای دکتر سروش در ابتدا از نیروهای اعتقادی انقلاب اسلامی و از اعضای شورای انقلاب فرهنگی بودند، اما به‌نظر می‌رسد در همان زمانی که چنین اعتقاداتی داشته‌اند، در پس پرده اینها خلأهایی معرفتی وجود داشته است. دانش معرفت دینی دکتر سروش چندان عمیق و ژرفا نبوده که وقتی سؤالات و شبهاتی برایشان پیش می‌آید، چه در مسائل فلسفه غرب و چه در مسائل دینی، بتواند آنها هضم و حل کند. گویی ایشان وقتی آثار فلاسفه غربی را می‌خوانده ناخودآگاه افکار این فلاسفه بر ضمیرشان اثر می‌گذاشته است. تأثیر و بروز این افکار قدری طول می‌کشد و با آنها کلنجار می‌رود. همین که دو سه سال از انقلاب می‌گذرد، شاهد اندیشه‌هایی از دکتر سروش هستیم که با اسلام ناب تعارض دارد.

یکی از مسائلی که به آن مبتلا شده‌اند، بحث «نسبیت معرفتی» بوده که از فلسفه غرب متأثر شده است و آن را هم به معرفت دینی تعمیم داده است. کتابشان هم به نام **قبض و بسط تئوریک شریعت** معروف است که در زمان خود سروصدای زیادی به راه انداخت. بعد از نسبیت معرفتی و در اثر آن، به «پلورالیسم دینی» معتقد شدند که سخنرانی **صراط‌های مستقیم** را حدود بیست سال پیش در مجله کیان منتشر کردند. در ادامه اندیشه‌های ایشان، مباحث «سکولاریسم» پیش می‌آید. در ده سال اخیر هم بحث «حقیقت وحی» را مطرح



می‌کنند و دست به تحریف ماهیت و حقیقت وحی می‌زنند؛ یعنی آقای سروش از حقیقت وحی - که حقیقتی ناب و الهی و آسمانی است - معنایی تجربی - بشری ارائه داده و نام آن را تجربه دینی می‌گذارد. بعداً از آن هم عدول نموده و بحث رؤیاینگاری وحی را مطرح می‌کند؛ یعنی پیامبر، خوابی دیده و گمان برده که نبی شده است. در تجربه دینی فاعلش خود پیامبر است، رؤیا در حد خوابی است که صدق و کذب هم دارد. اما اینکه در حدیث معصوم وارد شده است «رویا الانبیاء وحی»، آن رؤیای خاص و صادقی است که روح نبی به عالم غیب متصل می‌شود، ولی آنچه دکتر سروش از آن حرف می‌زند، رؤیایی عادی و غیر معصومانه است که صدق و کذب دارد؛ در واقع در بستر فکری آقای سروش، ثمرات معرفتی این‌چنینی بروز می‌کند.

جناب استاد ما می‌خواهیم بحث خود را به سمت تشیع و امامت امتداد دهیم.

تناقضات فکری دکتر سروش در مسئله امامت

بله، غرض من هم همین بود که وقتی جناب سروش بر حقیقت وحی متمرکز می‌شود و نزول لفظی قرآن را انکار می‌کند و قرآن را محصول تجربه نبوی می‌داند نه کلام آسمانی، اینجا دیگر به راحتی می‌تواند مؤلفه‌ها و اصول تشیع را رد کند؛ چون تشیع با مؤلفه‌هایی خاص اثبات می‌شود. از خاتمیت هم تفسیری خود ساخته ارائه می‌دهد که با امامت ناسازگار است.

❖ در کتاب تجربه نبوی ص ۱۳۷، جمله‌ای از ایشان هست که می‌گوید: «تجربه دینی را هیچ وقت تعمیم نمی‌دهیم. قطع و احساس شخصی را در

حق هیچ کس حاکم و تکلیف آور نمی دانیم و بدین معنا باب ولایت را بسته می دانیم». توضیح بفرمایید که چگونه تلقی خاتمیّت به تشیع سرازیر می شود؟

به طور کلی سخنان دکتر سروش هم مختلف است و هم متناقض. در یک مقاله حرفی می زند و در مقاله بعدی سخنی دیگر ارائه می دهد. بلکه در یک سخنرانی یا مقاله واحد هم از یک مفهوم، تعاریف متعددی ارائه می کند. شناور سخن می گوید و از این شاخه به آن شاخه می پرد. در جایی می گوید: از این پس شاهد ظهور پیامبری نخواهیم بود و وحی به نقطه پایان رسیده است. از طرفی دیگر کتابی می نویسد به نام بسط تجربه نبوی؛ یعنی عین تجربه نبوی پیامبر را دیگران هم می توانند داشته باشند؛ گویی اساساً سخن قبلی خود را در پذیرش خاتمیّت از یاد برده است. در ارتباط با بحث ما هم ابتدا می گوید به خاتمیّت به معنای نقطه پایان وحی و الهام معتقد است و در ادامه می گوید: «آن امامتی که شیعه مطرح می کند با خاتمیّت تعارض دارد، چرا که شیعه، آغاز امامت را آغاز مجدد وحی و الهام می داند». سروش امامت را در تناقض با خاتمیّت می بیند؛ در حالی که بین آن دو هیچ تناقضی وجود ندارد؛ چون دکتر سروش مرتکب مغالطه «جزء و کل» شده است. آنچه خاتمه پیدا کرده وحی نبی و رسول (مرتبه اعلی وحی رسالی) است و گرنه وحی الهی مراتب رقیقه و نازله ای هم دارد که مختص پیامبر نیست. به عبارتی دیگر وحی تشریحی به پیامبر اختصاص دارد، اما وحی از سنخ الهام به شخصی مانند مادر حضرت موسی^ع نیز نازل می شود یا حتی نزول فرشته و دین و محاوره فرشته با غیر پیامبر نیز وجود داشته، آن چنان که قرآن، ماجرای مادر حضرت عیسی^ع را نقل می کند که هنگام بارداری مریم^ع، فرشته ای به صورت

بشر بر وی متمثل می‌شود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم: ۱۷). پس به دکتر سروش خاطر نشان می‌سازیم که وحی و الهام، مراتب مختلفی دارد که وحی رسالی، مختص وحی تشریحی است که آن مرتبه با خاتمیت اسلام به نقطه پایان خود رسیده است؛ امامان علیهم‌السلام دارای الهام و علم لدنی هستند. فرشته هم می‌تواند بر آنها نازل شود و وحی به معنای حقیقت علمی و نه به معنای رسالی می‌تواند بر قلب ائمه علیهم‌السلام القاء و افکنده شود؛ پس آقای سروش در مغالطه خود، متعلق خاتمیت را به تمام مراتب و اقسام مختلف وحی تسری داده است؛ درحالی که چنین نیست. اشاره شد که الهام، علم لدنی، نزول و تمثیل ملائکه، شرط وحی و نبوت است، اما باید دقت نمود که آنها از صفات انحصاری نبوت نیستند و می‌توانند در غیر پیامبران هم یافت شوند.

تناقض دیگر سخنان ایشان آنجاست که می‌گوید تجربه دینی می‌تواند بسط پیدا کند و مثال‌هایی از عرفا و شاعران بلند آوازه مثل شمس تبریزی و مولانا می‌آورد و به آنها عشق می‌ورزد که البته ما هم به آنها عشق می‌ورزیم. جناب سروش درباره آنها صریحاً می‌گوید: «کلامشان از جای دیگر برمی‌خیزد و مخزن دیگری دارد». اشعار و سخنانشان را تا سر حد وحی بالا می‌برد و در این توصیف هم هیچ بخلی نمی‌ورزد، اما وقتی شیعه، درباره امامان معصوم علیهم‌السلام همین حرف را می‌زند که علمشان مخزن دیگری دارد، آقای سروش وسواس به خرج می‌دهد، بخیل می‌شود و این سخن را در تعارض با خاتمیت و ساخته و پرداخته شیعیان می‌پندارد؛ پس می‌توان این رفتار را تناقض و به قول عامه مردم، یک بام و دو هوا نامید.

❖ سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا ایشان ادله درون دینی دارند یا با دلایل برون دینی در پی اثبات ادعاهای خود هستند؟

اجازه بدهید اینجا به طرح و پاسخ این سؤال بپردازم که چرا ایشان به تفریط در مسئله امامت رسیده‌اند؟ دکتر سروش چون به پلورالیسم دینی گرایش دارد، به نوعی می‌خواهد همه را حق بداند و علاوه بر سایر ادیان، میان فرق و مذاهب اسلامی هم جمع کند و بگوید نه حرف سنی درست است که می‌گوید بعد از رحلت پیامبر ﷺ در باره تعیین امام، نصی نیست و نه حرف شیعه که قائل به نص بر امامت است. وی به خیال خودش در مقام جمع برآمده و می‌گوید: روایاتی که مبنی بر امامت وارد شده است، تماماً در مقام بیان و معرفی نامزدها و کاندیداهای انسان‌های مصلح بوده‌اند؛ یعنی وقتی پیامبر، امیرالمؤمنین را به‌عنوان جانشین بعد از خود معرفی می‌کند، صرفاً به معرفی و پیشنهاد خلیفه بعد از خود می‌پردازد و دستور واجب قرآنی و روایی در کار نیست؛ بنابراین یک دلیل ایشان، به‌زعم خودشان درون دینی است آن هم به معنای توجیه نصوص قرآنی و روایی امامت. حال آنکه وقتی از پیامبر امری صادر می‌شود، این امر به‌مثابه قانون‌گذاری است. وقتی پیامبر می‌فرماید پیامی الهی دریافت کرده‌ام که علی را بعد از خودت امام و جانشین قرار بده، همه این روایات، ظاهر در انشاء است و نه فقط معرفی. اینکه دکتر سروش نصوص دینی را حمل بر صرف معرفی کرده و آنها را توجیه می‌کند، در میان اهل سنت هم سابقه دارد؛ مثلاً ابن‌ابی‌الحدید و عموم معتزله بر همین عقیده بوده‌اند و روایات شیعه را نهایتاً بر اولویت حمل می‌کرده‌اند؛ یعنی حضرت علیؑ، اولی بر جانشینی پیامبر است. با این توصیفات، دلیل درون دینی جناب سروش برگرفته از اهل سنت یا متأثر از

آنهاست.

دلیل برون دینی ایشان هم این است که اولاً واقعاً نمی‌توان بر آنها دلیل عقلی اطلاق نمود؛ ثانیاً ادله وی بیشتر از مبانی فلسفه غرب در حوزه مطلق دین و از مذهب اهل سنت خصوصاً نومعتزله آنان مثل *البوزید* متأثر است. مثلاً لازمه قول به پلورالیسم معرفتی انکار صدق معرفت دینی اسلامی و شیعی یا انکار حصر آن است. لازمه قول به پلورالیسم دینی هم تعمیم حقانیت دین به تمام ادیان و مذاهب است.

❖ جناب استاد، درباره ولایت تشریحی و تکوینی و علم امام از دیدگاه دکتر سروش هم توضیح دهید.

ما گفتیم که مؤلفه نخستین امامت، اصل نصب است؛ یعنی امامت حضرت علی^{علیه السلام} از آسمان نازل شده و مشروعیت الهی دارد. مؤلفه دومی که ائمه ما دارند، عصمت است. اگر عصمت نباشد، چرا باید از امامان الگو بگیریم و سخنانشان برایمان حجت و واجب الطاعه باشد؟ آقای سروش در جایی دیگر واجب الطاعه بودن و عصمت ائمه را منکر می‌شود و آن را مخصوص نبوت می‌داند؛ نبوتی که با خاتمیت پیامبر به نقطه پایان رسیده است. باید دانست که عصمت هم مراتبی دارد؛ عصمت پیامبر سه گونه قابل تصور است؛ قسم اول «عصمت در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی» به مردم است که با خاتمیت پایان یافته است. عصمت دوم عصمت در مقام علم و معرفت (تبیین معصومانه آموزه‌های دینی) و عصمت قسم سوم ناظر به مقام عمل و کردار است. قسم اول مخصوص مقام نبوت و وحی است، اما دو قسم دیگر لازمه نبوت است، اما بدان منحصر نیست،

مثل الهام که بحثش گذشت.

اما «عصمت معرفتی» که امامان داشته‌اند، به این معناست که آنها در مقام علم و معرفت و تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی معصوم بوده‌اند و بیاناتشان عین واقع بوده است. عصمت دیگر ائمه علیهم‌السلام، «عصمت در مقام افعال» است؛ یعنی از امامان ما هیچ سهو و خطا و گناهی صادر نمی‌شود. مبنای فلسفی آن هم این است که وقتی روح ائمه به آن عالم قدس متصل می‌شود، این ارتباط موجب عصمت معرفتی و کرداری می‌شود. آقای *سروش* عصمت امام را از تفکرات شیعیان غالی می‌داند و شیعه معتدل را مبراً از این اعتقاد تلقی می‌کند و خودش را شیعه معتدل می‌پندارد که نه اصل نصب را قبول دارد، نه عصمت را می‌پذیرد و نه بر واجب اطاعه بودن امام و ولایت تشریحی و تکوینی او گردن می‌نهد. این موضع جناب *سروش* انسان را به یاد داستان شیر بی‌یال و دم و اشکم *مولوی* می‌اندازد. مغالطه‌ای که دکتر *سروش* در اینجا مرتکب شده، مغالطه «حذف» است؛ به این صورت که مذهب شیعه را که دارای سه ضلع اعتدالی، افراطی و مقصره است، به دو ضلع افراطی و مقصره تنزیل می‌دهد. شیعیان افراطی کسانی هستند که شان الوهیت برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام قائل‌اند و به «علی‌اللهی» معروف‌اند. شیعیان مقصره هم آنان‌اند که نمی‌توانند بلندمرتبه‌گی ائمه را درک کنند و اینکه روح والای اهل بیت با عالم مثال و عقل و ملائکه ارتباط می‌گیرد و علم الهی را اخذ می‌کند، نمی‌پذیرند. شیعه اعتدالی، امیرالمؤمنین را نه خدا می‌داند و نه نبی و رسول می‌انگارد و از سوی دیگر آنان را در حد انسان‌های عادی تنزل نمی‌دهد. امامان ما انسان‌های کاملی هستند که برگزیده خدا و رسول اویند.

❖ می دانیم که اهل بیت علیهم السلام از خود خداوند هم حدیث قدسی دریافت می کنند. آیا در این قسم از عصمت هم با پیامبر مشترک نیستند؟

آنچه بعد از پیامبر قطع می شود، همان وحی رسالی و خطابات «أَنْتَ رَسُولٌ» و «أَنْتَ نَبِيٌّ» است و نه ارتباطات دیگری مثل الهام که در حیطه وضع شریعت و وحی و رسالت نیست. بحثی که باید بیان کرد این است که اگر بنا به قول دکتر سروش عصمت امیرالمؤمنین با خاتمیت منافات دارد، آیا قبل از سروش خود خدا و پیامبرش باید بدان عالم باشند یا نه؟ آیا آقای سروش آن را کشف کرده، باید خود پیامبر عظیم الشأن این منافات را ذکر می کرد یا نه؟

اما در قرآن مشاهده می کنیم که خدا دقیقاً بر عکس سخن سروش بر عصمت اهل بیت تأکید داشته است: «إِنَّمَا يَرِيذُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳).

آقای سروش آیا شما به منافات خاتمیت و عصمت اهل بیت، متفطن شده اید، ولی خداوند این تفطن را نداشته که آیه تطهیر را نازل کرده؟ یا پیامبر صلی الله علیه و آله بدان تفطن نداشته که در روایات متعدد امیرالمؤمنین و اولاد او علیهم السلام را معصوم خطاب کرده است؟ جالب اینجاست که بعضی از اهل سنت هم به عصمت ائمه ما قائل هستند؛ از جمله ابن ابی الحدید که در جلد ششم شرح نهج البلاغه صفحه ۲۷۶ به عصمت امام علی علیه السلام تأکید دارد.

❖ یکی از ثمرات عصمت، واجب اطاعه بودن اهل بیت است؛ یعنی با توجه به قول آقای سروش، اهل بیت خطا می کنند و اطاعتشان واجب نیست؟

بله، آقای سروش دو مبنای کلیدی را اتکار کرده است: یکی اصل نصب است که

کلیدی‌ترین مؤلفه امامت است و علاوه بر آن عصمت و به تبع آن علم غیبی و لدنی امام را هم رد کرده است. وقتی چنین شد، دیگر نمی‌تواند قول و امر ائمه را حجت بداند؛ درحالی‌که ما معتقدیم امامان شیعه، عصمت و علم لدنی دارند و آن‌گاه که این دو در شخصی جمع شود حدیث و سیره او به‌طور خودکار عین حق و حجّت می‌گردد که به تبع آن، اطاعتشان واجب خواهد بود، اما آقای سروش این دو ویژگی را درباره معصومین علیهم‌السلام نمی‌پذیرد و لذا قائل به واجب‌الاطاعه بودن ایشان نیست. این را هم اضافه کنم که جناب سروش واجب‌الاطاعه بودن را متعارض با خاتمیت می‌بیند. حال آنکه ما اطاعت ائمه را در طول اطاعت نبی مکرم و ادامه او می‌دانیم نه در عرض ایشان. نکته دیگر اینکه جاعل این حجّیت و مفترض‌الاطاعه بودن امامان، خود پیامبر اسلام است.

❖ جناب استاد، آقای سروش ولایت تکوینی و تشریحی امام را چگونه می‌داند؟

چون امامان ما به مقامات ملکوتی و قدسی متصل‌اند و با ملائکه‌الله و ذات الهی مواجه می‌شوند، روح آنها در دو مقام قوت می‌گیرد؛ یکی علم است که علم لدنی شامل تکوینیات و تشریحیات است که از خدا و پیامبر و با اتصال به مقام نوری پیامبر در عالم انوار همه را دریافت می‌کنند. هم چنین بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روحشان می‌توانند در تکوینیات هم دخل و تصرف کنند. آن‌چنان‌که پیامبران با قدرت روحی خود معجزاتی را ارائه می‌دادند. در ائمه معصومین هم همین نیروی الهی بلکه فراتر وجود دارد؛ چون در روایات داریم که «بِنَا نُزَلَ الْمَطَرُ» با ما باران نازل می‌شود، مبنای این مسئله در فلسفه اسلامی به

قوس نزول مشهور است؛ در واقع انوار اهل بیت ما با حقیقت نور محمدی یکی بوده و مخلوقات اعم از عقول و ملائکه و... بعد از آنها صادر و خلق شده‌اند؛ لذا ائمه عصمت و طهارت، واسطه فیض هستند و مقام شامخی دارند. ولایت تشریحی اهل بیت هم در طول ولایت پیامبر است.

❖ آیا سروش به این مسائل معتقد نیست؟

نخیر، وقتی عصمت و علم امام را منکر شد، نوبت به مسائل دیگر نمی‌رسد. به نظر من آقای سروش شیعه است، اما از نوع خیلی مقصّره، که در نازل‌ترین مرتبه شیعه مقصّره قرار دارد.

اشتباهات و تناقضات دکتر سروش در مسئله امامت و تشیع

بنده تناقضاتی را در آثار دکتر سروش یافته‌ام. اینجا به مواردی اشاره می‌کنم:

۱. ایشان تشیع را به اقلیت صحابه نسبت می‌دهد و می‌گوید: تشیع انتخاب اقلیت صحابه است که درست هم هست، ولی جناب سروش می‌خواهد نتیجه بگیرد که شیعه را عده قلیلی از صحابه پیامبر انتخاب کرده‌اند؛ لذا این مذهب، مذهب مطمئنی نیست و می‌خواهد نقطه اتصال احادیث ائمه به قرآن را انکار و رد کند. حالا این سلب اعتماد را بگذارید در کنار این گفته او در چند سطر بعد که می‌گوید: «راه علی، یگانه راه مطمئنه است». آقای سروش اگر قائل به عصمت و علم علی علیه السلام نیستید، چگونه و با چه حجتی او را راه مطمئنه می‌دانید؟
۲. تناقض دیگر کلام ایشان، نفی عصمت ائمه و الهام به آنان و در نظر گرفتن الهام و

حالتی عصمت گونه برای امثال شمس و مولوی است که عرض کردیم.

۳. در ارائه آمار شیعیان هم، آن چنان که در کانال آقای *سروش* منتشر شده، نسبت شیعیان به دیگر مذاهب جهان اسلام را ۱۵ درصد می‌شمرد؛ حال آنکه طبق آمارهای بین‌المللی مثل مؤسسه «لیوفر» انگلیسی حداقل ۲۵ درصد شیعه وجود دارد که رو به فزونی است. معلوم نیست ایشان چه مقصودی را دنبال می‌کند؟

۴. تناقض دیگر ایشان در روش و تبیین مسائل تاریخی است که در کتاب **تحلیل و نقد دیدگاه سروش درباره تشیع و امامت** آورده‌ام و ان شاء الله به زودی چاپ می‌شود. آقای *سروش* تناقضی در تحلیل مسائل تاریخی و اعتقادی دارد. ایشان روحیه تسامح و بی‌دقتی در سند و دلالت روایات دارد که این مسئله در جاهایی نمود بیشتری دارد؛ مثلاً وقتی بنا بر خبر واحدی که یک راوی در جایی گفته صفت اختلافی بین امامان شیعه مثل بین *امام حسن و امام حسین* وجود دارد، همان را بزرگ و برجسته می‌کند و اصلاً به تعداد و صفات راوی‌ها و شرایط آنها نمی‌پردازد، اما وقتی بحث صفات کمالی امامان و امامت در روایات متواتری مطرح می‌شود که مثلاً دال بر عصمت ائمه یا حیات امام زمان هستند. ما با تعجب شاهد تغییر روش آقای دکتر هستیم که به اندک بهانه‌ای سعی در جرح روایات و تاریخ بر می‌آید. آقای *سروش*، صریحاً منکر وجود امام زمان در عصر غیبت شده و دلیلش را این‌طور مطرح می‌کند که: «تاریخ مانند تاریک خانه‌ای است که از حیث تاریخنمی توان برای وجود امام عصر دلیل آورد».

۵. مغالطه دیگر مغالطه ذاتی و عرضی است به این صورت که چیزی که ذاتی است را برداریم و به جای آن یک عرضی بگذاریم؛ برای مثال ظهور امام

مهدی (عج) در اندیشه تشیع چند فلسفه مهم دارد؛ مانند برچیدن بساط ظلم و برپایی عدل، تعالی جامعه و ایجاد امنیت، اما آقای سروش فلسفه‌ای که خیلی هم به آن تأکید نشده را روی دست می‌گیرد و آن را انتقام از قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و یاران ایشان می‌داند و می‌گوید: «فلسفه‌ای که شیعه به آن قائل است انتقام گیرانه است»؛ حال آنکه انتقام شاید از اهداف نهم، دهم ظهور امام است و گسترش عدل و ایجاد جامعه ایده آل در رأس اهداف ایشان قرار دارد. با این تبیین درمی‌یابیم که مغالطه ذاتی و عرضی روی داده است که فلسفه عرضی انتقام از قاتلان روز عاشورا به جای فلسفه‌های اساسی ظهور جازده شده است.

۶. مغالطه دیگر جناب سروش این است که می‌گوید: «حکومت مهدوی با دموکراسی متناقض است چون با شمشیر به پیش می‌رود». ما می‌گوییم شمشیرکشیدن در مرحله آخر است و در ابتدا امام با عقلانیت و ارشاد، بساط اسلام ناب را آماده می‌کند؛ لذا انتخاب مردم بر اساس بصیرت و عقلانیت، وجود خواهد داشت؛ حتی برخی می‌گویند: در زمانه ظهور مسیحیان و یهودیان هم حضور دارند یا مسلمان می‌شوند یا مانند عصر پیامبر، جزیه پرداخت می‌کنند که بنابراین قول هم، شمشیر حضرت در نیام است.

۷. بحث مغالطی دیگر دکتر سروش راجع به لعن است. او می‌گوید: لعنی که شیعیان قائل‌اند، به معنای تحقیر و توهین است؛ حال آنکه در لغت هم لعن را به معنای دوربودن از رحمت الهی معنا کرده‌اند نه نزول عذاب و لذا ارتباطی با توهین ندارد؛ بنابراین جناب سروش دچار مغالطه اشتراک لفظی شده است.

❖ آیا دکتر سروش به لوازمی که مطرح می‌کند معتقد است؟ آقای غرویان

همین سؤال را مطرح می‌کند که آیا آقای سروش به این لوازم معتقد است یا صرفاً گزارش می‌دهد؟

آن‌گونه که از اظهارات خود او در آثارش پیداست نمی‌تواند به عصمت امام، علم او و همچنین حیات امام عصر (عج) اعتقاد داشته باشد؛ چراکه از قول اقبال، روایات مهدویت را رد می‌کند و همچنین درباره مهدویت صراحتاً می‌گوید: «از منظر تاریخی، تاریک و غیرقابل اثبات است».

❖ جناب استاد، جناب سروش از چه روش‌هایی برای جا انداختن مطالب خود بهره می‌گیرد؟

ایشان از قلم و سخنان ادبی و زیبایی برخوردار است. ضمن اینکه اشعار مولوی و دیگر شعرای مطرح را برای جذب قشر جوان، چاشنی کار خود می‌کند. دیگر آنکه از چندین مغالطه در لابه‌لای سخنانش استفاده می‌کند و در نهایت، حربه متهم کردن رقیبان به بی‌سوادی را به کار می‌گیرد. با این جمله که: «شما حرف مرا متوجه نشدید و باید دقت بیشتر کنید!». گویی امثال آیت‌الله جوادی آملی نمی‌فهمند که او چه می‌گوید! این اظهارات درحالی است که کلمات او روشن و صریح است و پیچیدگی خاصی ندارد. در آخر هم به تحقیر بزرگان و توهین به آنان می‌پردازد.

❖ توصیه شما به جوانان چیست که هم عالم به زمان و افکار باشند و هم در دام شیادان نیفتند؟

اگر کسی در همین ایام، گرفتار کرونا شود، به یک متخصص بیماری‌های عفونی مراجعه می‌کند نه یک متخصص چشم. در دین‌داری هم همین‌طور

است. الان متخصص آموزه‌های دینی در زمان ما، امثال شهید مطهری هستند، در سطح کارشناسی تر، آثار آیت‌الله جوادی آملی و مرحوم علامه مصباح توصیه می‌شود، اما آثار امثال سروش به درد کارشناسانی می‌خورد که در مقام نقد ایشان هستند؛ زیرا در سخنان دکتر سروش هم مطالب خالص وجود دارد و هم ناخالص و اینجاست که آن ناخالص‌ها، محتوای خالص و آموزنده را هم از بین می‌برند.

